تحلیل انتقادی گفتمان

نویسنده : احمد مرسلی

کیان کیانی

www.kiankiani.com

موضوع : ریشه‌ها و رویکرد متفکران تحلیل انتقادی گفتمان به گفتمان

تحلیل انتقادی گفتمان

مقدمه

تحلیل گفتمان و نظریه گفتمان ریشه‌های قوی‌ای در سنت‌ها و دیدگاه‌های نظری گذشته دارد. درعین‌حال رویکردی نسبتا نو در تحلیل سیاسی است. نظریه گفتمان از رویکردهای نویسندگانی همچون "آنتونیو گرامشی" و "لوئی آلتوسر" استفاده کرده، ایده‌ها و مفروضات خود را از نظریه‌پردازان پساساختارگرایی مانند "میشل فوکو" و "ژاک دریدا" اقتباس می‌کند. حوزه‌های مورد توجه تحلیل گفتمان بسیار گسترده است، و پژوهش‌گران از آن در زبان‌شناسی، ارتباطات، روانشناسی، روانشناسی اجتماعی، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و... استفاده می‌کنند. کانون توجه ما در این مقاله بررسی بنیادهای نظری تحلیل گفتمان است. آن‌گونه که در جامعه‌شناسی سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، می‌تواند در تحلیل رسانه هم کاربرد پیدا کند. ما ضمن اینکه نقطه عزیمت خود را کارهای "فوکو"، "گرامشی" و "آلتوسر" قرار داده‌ایم، با این همه از رویکردهای نوینی همچون دیدگاه‌های "ارنستولاکلاو" و "شانتال موفه" هم استفاده کرده‌ایم.

خاستگاه‌ها و بنیان‌های فکری تحلیل گفتمان

۱ـ زبان‌شناسی

۱-۱ـ تغییر نگرش در مطالعه زبان دستور زبان زایا-گشتاری (transformational grammer) :

به‌طور خیلی خلاصه می‌توان گفت که "نوام چامسکی" که با شیوه متفاوت از گذشته به مطالعه زبان پرداخته، به منظور محدود و قابل اداره کردن توانش خلاق و پویایی گوینده، با تمایز قایل شدن بین توانش و کنش، تمامی عوامل محیطی و اجتماعی و شخصی را در حیطه کنش زبانی قرار داد، و ادعا کرد توان مورد توجه وی عبارت است از توانایی گوینده ایده‌آل تحت شرایط ایده‌آل و بدون توجه به عوامل اجتماعی، محیطی و شخصی. این نظریه

یکی از بنیادهای زبان‌شناختی تحلیل گفتمان است.

۱-۲ـ نظریه کنش‌گفتاری (speech theory)

اهمیت عمده نظریه کنش‌گفتاری در پیدایش روش‌های جدید مطالعات زبانی به خصوص تحلیل گفتمان، در این است که این نظریه در واقع حلقه رابطی میان نظریه انتزاعی زبان‌شناسی و واقعیات و مشاهدات عینی مبتنی بر چگونگی کاربرد زبان ایجاد می‌کند، و اطلاعات گران‌قیمتی را درباره کاربردهای عینی زبان به ما می‌دهد.

۱-۳ـ نظریه استنباط گرایش

این نظریه به لحاظ اینکه نحوه پیدایش پیام‌ها و معانی را خارج از چهارچوب معنی‌شناسی محض و با توجه به اصول کلام و شرایط برون‌زبانی حاکم بر بافت گفتمان (یعنی بافت موقعیتی، اجتماعی و محیطی) مورد بررسی قرار می‌دهد، در شکل‌گیری تحلیل گفتمان نقش بسزایی داشته است.

۱-۴ـ قوم‌نگاری گفتار

در چهارچوب این روش، واحد بررسی و تحلیل زبان تنها جمله نیست. بلکه "رویداد گفتاری" (speech event) است. رویداد گفتاری یک تعامل اجتماعی است، که در آن زبان نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. مثل سخنرانی، محاکمه، دفاعیه و.... در واقع رویدادهای گفتاری‌ای که ریشه در عوامل و شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه دارند، نقش تعین‌کننده‌ای در قوانین تعاملات زبانی دارند.

۲ـ نظریه‌های نقد ادبی نو و تاثیر آنها در پیدایش و گسترش تحلیل گفتمان

۲-۱ـ جنبش مدرنیسم در نقد ادبی

مدرنیست‌ها با طرح مدرنیسم انتقادی و خشن، درصدد ارائه مستقیم و سخت تصاویر دقیق بودند، و می‌خواستند زبان را به شیوه‌ای کاملا منظم و مهارشده بکار گیرند. این تصاویر از آن حیث خشک و سخت نامیده می‌شوند، که به عواطف از پیش تعیین‌شده، عواطفی که می‌توان وارد متن یا بر آن تحمیل کرد، وابسته نیستند. مدرنیست‌ها بر این باور بودند که زمینه فرهنگی در ذات خود به متن معنا نمی‌بخشد؛ بلکه معنی و هرگونه احساسات یا تاثیری که از متن به وجود می‌آید ناشی از ترکیب و ساخت خود مقوله است.

۲-۲ـ فرمالیسم

کار فرمالیست‌ها دارای دو خصوصیت اصلی بود : نخست تاکید بر گوهر اصلی و ادبی متن بود. یعنی خود اثر را در نظر می‌گرفتند و می‌کوشیدند، تا اجزای سازنده دلالت معنایی متن را از شکل و شالوده آن استنتاج کنند، و به هدف شناخت آنچه، در اثر، بازتاب یافته است دست یابند. دیگر آنکه برای این کار به استقلال پژوهش ادبی تاکید می‌کردند. یعنی برای آن نتایج نظری و ادبی‌ای اعتبار قائل می‌شدند، که از بررسی خود اثر به دست آمده باشد، نه از بررسی زمینه‌های تاریخی پیدایش اثر یا از شناخت شخصیت و منش روانی مولف آن. خلاصه آنکه فرمالیسم به جای پرداختن به محتوا توجه خود را به شکل اثر معطوف می‌کرد، سپس به کل و ساخت متن می‌رسید.

۲-۳ـ نشانه‌شناسی، ساختارگرایی و پساساختارگرایی

نشانه (sign) چیزی است که به جای واقعیت یا نمود می‌نشیند، و ما با استفاده از آن، واقعیت را تصور می‌کنیم. نشانه چیزی است که در غیاب هر چیز موجود، تصوری از آن در ذهن به‌وجود می‌آید و ارتباط را ممکن می‌سازد. نشانه امری طبیعی یا خودبه‌خودی نیست، بلکه امری قراردادی است.

از نظر "سوسور"، نشانه‌شناسی علم پژوهش نظام‌های دلالت معنایی است، و زبان، نظامی از نشانه‌هاست که عقاید را بیان می‌کند. اما "بارت" معتقد است که "هرگونه نظام نشانه‌شناسیک را، تنها می‌توان از راه قوانین، قاعده‌ها و روش‌های علم زبان‌شناسی شناخت، و هیچ نظام دلالت معنایی بدون زبان‌شناسی قابل شناخت نیست". سعی تحلیل‌های ساختاری (و نشانه‌شناسی) به جای آزمودن تاثیرات یا نتایج یا کارکرد ارتباطی زبان، بررسی شرایطی است، که در آغاز به ظهور زبان و معنا منجر می‌شود. به عبارت دیگر به گفته "رولان بارت"، پرسش اصلی ساختارگرایی این است که : "چگونه معنا ممکن می‌شود؟"

از نظر "دریدا"، ما به جای ساختارگرایی باید کنش متقابل "تفاوت‌ها" در بین متون را بازشناسیم. یعنی فعالیتی که از نظر او ساختارمندشدن نام دارد، آمیزه‌ای است از دلالت و عمل ایجاد معنا. واسازی یا ساختارشکنی (deconstruction) اساس پساساختارگرایی را تشکیل می‌دهد. معنای اصلی نقد واساختی، تمایزگذاری و آزمون کردن است. یعنی نقد واساختی مفروضاتی را که تکیه‌گاه مکاتب فکری هستند، به آزمون می‌گذارد؛ تا در مورد حقایق بدیهی‌ای که آن مکاتب بر آن استوارند به بررسی بپردازد. دریدا همچنین مدعی است که در حقیقت، معنا ـ خواه در زبان نوشتاری، خواه گفتاری ـ هرگز مفرد یا ثابت نیست. بلکه پیوسته در حال تکثیر و تغییر یا افزودن است. یعنی وی به بی‌ثباتی معنا و متن حکم می‌کند و می‌گوید؛ معنا همیشه در موقعیتی ناسازگار و در حال تغییر است. از این‌رو به نظر دریدا متون، واقعا درباره چیزی هستند که به نظر نمی‌رسد درباره آنها باشند. "دریدا" تاکید می‌کند که معنا هرگز کامل نیست و هرگز به‌طور کامل درک نمی‌شود. بلکه همیشه از دسترس ما خارج است و به تعویق می‌افتد یا درنگ می‌کند. هر واژه‌ای به وسیله واژه دیگر تعریف می‌شود که این واژه به نوبه خود به وسیله واژه یا جمله‌ای دیگر تعریف می‌شود. درنتیجه ما هرگز نمی‌توانیم به درک معنایی مستقل دست یابیم.

طبق نظر "لاکان"، ما در تحلیل متن باید هم بافت معنی را کاملا مدنظر قرار دهیم و هم بافت موقعیتی را که در اینجا ساختار روانشناسی است. نظریه نقد روانکاوانه مدرن "لاکان" همچون دیگر نظریات پساساختارگرایی، با طرح این مباحث که باید در خواندن متن، جویای معنای ثابت و پایدار نبود، و در واقع متن را به شیوه‌ای نو و ابتکاری، بر مبنای رابطه پیچیده نویسنده با متن و خواننده با متن، برحسب چشم‌اندازی از قصد آنان خواند. این امر کمک فراوانی به ظهور و گسترش تحلیل گفتمان کرده است.

۳ ـ مکتب نقد سیاسی ـ مارکسیستی

مکتب مارکسیستی، هم نسبت به سایر مکاتب نقد ادبی هدف‌مندتر، و هم به لحاظ حوزه عمل گسترده‌تر است. در جایی که نقد فرمالیستی، سبک متن ادبی را در خود متن جستجو می‌کند، نقد مارکسیستی در پی کشف اهمیت ایدئولوژیک راه‌بردهای صوری مختلف برمی‌آید. در جایی که مکتب روانکاوانه، مفهوم روانشناسی را از متون ادبی بیرون می‌کشد، منتقد ادبی مارکسیست به تحقیق درباره پیوندهای موجود میان قدرت اجتماعی و ساختار روانکاوانه عوامل یا سوژه‌های انسانی می‌پردازد. درحالی‌که منتقد ادبی مکتب نقد واسازی (پساساختارگرایی) به ظرایف و صنایع بدیع به کار رفته درک متن ـ که غالبا مضمون اصلی و محوری متن را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند یا آن را کم‌رنگ می‌سازند می‌پردازد؛ منتقد ادبی مارکسیست، از این راه‌برد انتقادی استفاده می‌کند، تا نشان دهد که چگونه در تحلیل متن، یک ایدئولوژی مسلط خاص یا شیوه تفکر خاصی، که برطبق تصور، عامل تعالی آن متن به شمار می‌رفت، به حساب آورده نمی‌شود. نقد مارکسیستی از یک‌سو به کارکرد ایدئولوژیک صورت‌های ادبی روی می‌آورد و از سوی دیگر پیوند متقابل ضروری میان ویژگی رفتاری متون و موضوعات مفروض فرامتونی از قبیل بازتولید قدرت اجتماعی را بیش از پیش مورد تاکید قرار می‌دهد. این مکتب با تاکید بر تاثیر ایدئولوژی در متن، پیوند میان قدرت اجتماعی و ساختار روانکاوانه عوامل انسانی، کارکرد ایدئولوژیک یک ژانر و ساختاریافتگی متن، زمینه‌ساز بررسی‌ها و تحقیقات بسیاری در حوزه تحلیل گفتمان شده است.

۴ـ هرمنوتیک (تاویل)

هرمنوتیک با تمرکز و تاکید بر بافت متن، بافت موقعیتی و ذهنیت خالق اثر، و رابطه بین متن و معنای اثر، و نیت مولف و استقلال ذاتی معنای متن، و پیوند افق‌ها و کثرت معنای یک متن، افقی جدید را در مطالعات نقد نو خصوصا تحلیل متن و تحلیل گفتمان گشوده است.

آنچه گذشت مختصری از ریشه‌های تحلیل گفتمان بود، که عمدتا بیرون از حوزه جامعه‌شناسی است. اگر چه بعضا به این حوزه نزدیک می‌شود ـ مانند نقد مارکسیستی ـ ولی درهرحال اغلب آنها بیشتر در حیطه زبان‌شناسی مدرن جای می‌گیرند. با تاکید بر پیوند نزدیکی که میان زبان‌شناسی مدرن و

جامعه‌شناسی امروز برقرار است، به حیطه تحلیل گفتمان از رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی وارد خواهیم شد؛ و این کار را از منظر فوکو، گرامشی، آلتوسر و لاکلاو و موفه انجام خواهیم داد.

گفتمان و تحلیل گفتمان، چشم‌انداز فوکو :

در آثار "فوکو" معنای واحدی از "گفتمان" ارائه نشده است. خود او می‌نویسد : "... پنداری به جای شفاف‌تر کردن معنای بسیار مبهم کلمه گفتمان بر ابهام آن افزوده‌ام. گاه آن را به معنای قلمرو کلی تمامی گزاره‌ها، گاه بعنوان مجموعه فردیت‌پذیری از گزاره و گاه نیز به معنای عمل نظام‌مندی به کار برده‌ام که به گزاره‌های ویژه‌ای معطوف است. گفتمان در هر سه مورد چیزی شبیه به چهارچوب است و از گزاره‌ها تشکیل می‌شود".

یکی از مفیدترین شیوه‌های تامل در باب گفتمان این است، که آن را نه به منزله مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا قطعه‌ای از متن، بلکه "رویه‌ها"یی (practices) بدانیم که به گونه‌ای نظام‌مند (سیستماتیک) به موضوعات یا ایده‌هایی که درباره‌شان سخن می‌گویند، شکل می‌دهند". به این اعتبار، گفتمان چیزی است که چیز دیگری (پاره‌گفتار، مفهوم، تاثیر) را تولید می‌کند، نه چیزی که در خود و برای خود وجود دارد، و به صورتی جداگانه می‌توان تحلیلش کرد. یک ساختار گفتمانی را به واسطه نظام‌مندی آرا، نظرات، مفاهیم، شیوه‌های تفکر و رفتاری که در بطن یک بافت خاص شکل گرفته‌اند، و به واسطه تاثیرات (یا جلوه‌های) آن یا شیوه‌های تفکر و رفتار می‌توان شناسایی کرد. تصویری که "فوکو" از گفتمان به دست می‌دهد، تصویری تاسیسی است. از این منظر، گفتمان در تولید، تغییر و بازتولید ابژه‌های زندگی اجتماعی سهیم است. این معنا خود مستلزم آن است که به گفتمان بعنوان یک رابطه فعال (معنی‌بخش و هویت‌پرداز) با واقعیت، و نیز به منزله "کنش‌هایی که بطور منظم موضوعاتی را که درباره آنان صحبت می‌شود، شکل می‌دهند"، نگریسته شود. با این بیان، یک گفتمان چیزی است که چیز دیگر را تولید می‌کند. نه چیزی که "درخود"، "ازخود" و "برای خود" وجود یافته است، و می‌تواند به گونه‌ای منفک و بریده از مقولات دیگر مورد تحلیل واقع شود. یک ساخت گفتمانی می‌تواند به سبب نظام‌پذیری ایده‌ها، عقاید، مفاهیم، راه‌های اندیشیدن و رفتار کردن که در یک بستر مشخص شکل می‌گیرند، و نیز به علت تاثیرات این راه‌های اندیشیدن در بروز رفتار شناسایی شوند.

"تاریخ‌مند بودن" خصیصه و شاخصه بارز دیدگاه "فوکو"یی درباره گفتمان است. شناخت ماهیت یک گفتمان "مگر در سایه شناخت عناصر بیرونی و بستر و شرایط تاریخی آن" ممکن نمی‌گردد. "فوکو" بطور مستمر محقق را از متن (text) خارج و به زمینه (context) رهنمون می‌کند و بالعکس.

در خصوص تلقی گفتمان به مثابه چیزی واجد تاثیر، مهم این است که عوامل حقیقت، قدرت و دانش را در نظر داشته باشیم. چون به دلیل همین عناصر است که گفتمان تاثیرگذار است. به باور "فوکو"، حقیقت نه ذاتی یک پاره‌گفتار است و نه به کیفیت انتزاعی ایده‌آلی اشاره دارد، که انسان‌ها سودای وصال‌اش را در سر داشته باشند. او حقیقت را چیزی کاملا مادی یا این جهانی و سالب (negative) می‌داند. "فوکو" می‌گوید : "من تلاش می‌کنم دریابم، که چگونه این گزینه از حقیقت که ما درونش گیر کرده‌ایم اما بی‌وقفه در کار نو ـ نوار کردن‌اش هستیم، ساخته شد. درعین‌حال اینکه چگونه تکرار، نو ـ نوار، و جایگزین شده است". بدین‌ترتیب "فوکو" دربند این نیست که کدام گفتمان بازنمایی حقیقی یا درست "واقعیت" است.

از نظر "فوکو" قدرت در سرتاسر زندگی اجتماعی پخش شده است. یعنی قدرت در کنار محدود کردن رفتارها، شکل‌های ممکن رفتار را تولید می‌کند. این الگو از قدرت که بر مولد بودن آن تاکید می‌کند، از دید نظریه‌پردازان بسیار کارساز است. به ویژه وقتی که شیوه‌های اندیشیدن در باب گفتمان مدنظر باشد.

"فوکو" بر درون پیوستگی قدرت و دانش تاکید دارد. تا جایی که از دید او، همه آن دانشی که ما داریم نتیجه یا پیامد جنگ‌های قدرت است. بعنوان مثال، آن چه در مدارس و دانشگاه‌ها می‌آموزیم، نتیجه مبارزه بر سر این است که از بین کسانی که روایتی از رویدادها به دست می‌دهند، روایت (version) چه کسی موثق است. دانش، اغلب محصول انقیاد ابژه‌ها یا موضوع‌های شناسایی است. یا شاید بتوان آن را فرایندی به شمار آورد که از طریق آن سوژه‌ها یا موضوعات به صورت سوژه‌های منقاد و مطیع ساخته می‌شوند. "فوکو" پیوند بین تولید دانش و مناسباتِ قدرت را در قالب "قدرت/دانش" توضیح می‌دهد. بیشتر نظریه‌پردازان قدرت بر این باور بوده‌اند که مناسبات قدرت، افراد را سرکوب می‌کند. اما "فوکو" آنها را جلوه‌ها یا نمونه‌های مناسبات قدرت می‌داند. او اعتقاد دارد "فرد را نباید بعنوان نوعی هسته یا یاخته اولیه بدانیم" که قدرت، روی آن پیاده می‌شود. در واقع، این پیشاپیش یکی از جلوه‌های اصلی قدرت است، که بدن‌های معین، حرکات یا ژست‌های معین، گفتمان‌های معین و امیال معین در قالب افراد هویت می‌یابند و ساخته می‌شوند. در بحث

درباره شکل‌گیری موضوعات گفتمان، "فوکو" سه سطح از روابط را ترسیم می‌کند :

۱ـ روابط "واقعی" مستقل از هر گفتمانی، مثلا بین "نهادها، متون، صورت‌های اجتماعی و..."

۲ـ روابط "انعکاسی" که در متن گفتمان صورت‌بندی می‌شوند. مثل آنچه می‌توان درباره "روابط بین خانواده و بزهکاری" گفت.

۳ـ روابط "گفتمانی" که موضوعات گفتمان را ممکن و حفظ می‌کند.

مساله‌ای که "فوکو" آن را شایسته توجه می‌دانست، آشکار ساختن "خصوصیت این روابط گفتمانی و تعامل آنها با دو نوع رابطه دیگر است". "آشکار ساختن خصوصیت و روابط گفتمانی" در باستان‌شناسی معرفت پی گرفته می‌شود.

باستان‌شناسی : باستان‌شناسی راهی برای انجام تحلیل تاریخی درباره نظام‌های تفکر یا گفتمان است. به بیان دقیق‌تر، باستان‌شناسی درصدد توصیف آرشیو است. اصطلاحی که "فوکو" برای اشاره به "نظام کلی شکل‌گیری و دگرگونی سخن‌ها" که در دوره معین و در جامعه خاصی وجود دارد، به کار می‌برد. آرشیو هم نظام قابلیت بیانی سخن، رویداد و هم نظم کارکردی آن را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، آرشیو مجموعه قواعدی بنا می‌نهد که حد و حدود و شکل‌های، قابلیت بیان، حفاظت، حافظه، بازفعال‌سازی، و تصاحب را تعریف می‌کند.

بنابراین، موضوع تحلیل باستان‌شناسی ارائه توصیفی از آرشیو است. یعنی آنچه در یک گفتمان می‌توان از آن سخن گفت. یعنی چه سخن‌هایی ادامه حیات می‌دهند، ناپدید می‌شوند، مورد استفاده مجدد قرار می‌گیرند، سرکوب یا سانسور می‌شوند؛ چه شرایطی معتبر، مشکوک یا نامعتبر دانسته می‌شوند؛ چه روابطی بین "نظام سخن‌های کنونی" و گذشته و یا بین گفتمان‌های فرهنگ بومی و بیگانه وجود دارد؛ و چه افراد، گروه‌ها یا طبقاتی به انواع خاصی از گفتمان دسترسی دارند. هدف نهایی چنین تحلیلی از گفتمان این نیست که معنای پنهان یا حقیقت ژرفی را عیان سازد. یا اینکه خاستگاه و ریشه گفتمان را در یک ذهن خاص یا سوژه بنیان‌گذار جستجو کند. بلکه در پی ثبت کردن شرایط وجود گفتمان و عرصه عملی کاربست آن است.

تبارشناسی : از بسیاری جهات، تبارشناسی "فوکو" از همان جایی آغاز می‌شود که "دیرینه شناسی" [باستان‌شناسی] او در آنجا خاتمه می‌یابد؛ و به حوزه‌های جدید گفتمان حمله به علم و اومانیسم دست می‌یابد. بنابراین "تبارشناسی دقیقا ضد علم است"، و "تبارشناسی نوعی از تاریخ است که شکل‌گیری حوزه‌های دانش، گفتمان‌ها، قلمرو ابژه‌ها و ... را بدون ارجاع به سوژه شرح می‌دهد".

روشن‌ترین جنبه تفاوت بین "دیرینه‌شناسی" و "تبارشناسی" آن است، که در "تبارشناسی" تاکید بر قدرت است نه دانش، بر عمل است و نه زبان. به این ترتیب "فوکو" در این موضوع را مطرح می‌کند؛ که مرجع نباید الگوی کلام زبان (لانگ) و نشانه‌ها باشد. بلکه جنگ و درگیری باید مرجع قرار گیرد.

هدف تبارشناسی این است که "یگانگی رویدادها را ثبت کند"، و در زیر لوای وحدت ساختگی، نه یک منشاء واحد بلکه تفاوت، پراکندگی، اختلاف و سلطه‌جویی را برملا کند. بنابراین، تحلیل تبارشناختی به معنای وظیفه پایان‌ناپذیر بر تفسیرگری است. زیرا هیچ معنای پنهان یا شالوده پنهانی در زیر رویدادها وجود ندارد. بلکه فقط لایه‌های دیگری از تفسیر وجود دارد، که به واسطه رسوب‌گذاری به شکل حقیقت و ضرورت درآمده‌اند و این وظیفه تبارشناسی است؛ که این لایه‌های سخت را بشکافد. به عبارتی دیگر، موضوع اصلی تحلیل این است، که آدمیان چگونه با تولید حقیقت بر خود و دیگران حکومت می‌کنند (عنی استقرار حوزه‌هایی ک در آنها عمل قضاوت درباره درست و غلط، و حق و باطل در آن واحد می‌تواند نظم و ترتیب و مناسبت پیدا کند).

تبارشناسی نه فقط با جستجوی منشاء واحد و با ایده حقایق ابدی و جهان‌شمول تعارض دارد؛ بلکه با پنداره‌های پیشرفت و ترقی بی‌وقفه بشریت نیز در تعارض است. تبارشناسی، به جای چنین پیشرفتی، فعل و انفعال ابدی سلطه‌جویی‌ها، و قلمروهای خشونت، به انقیاد کشیدن و ستیز و کشمکش را برملا می‌کند.

سنخ برداشت و تحلیل تاریخی در تبارشناسی به گونه‌ای است، که در آن هیچ امر عام و جهان‌شمولی، و هیچ چیز ثابتی وجود ندارد، تا بنیان مستحکمی برای درک و فهم فراهم سازد. این تحلیل مفهوم ناپیوستگی و گسست را وارد حوزه‌های بدیهی انگاشته شده زندگی و طبیعت می‌کند. در واقع، حتی

بدن آدمی نیز دست‌خوش تاریخ به شمار می‌آید. بدنی که "ضرب‌آهنگ‌های کار، استراحت و تعطیلات آن را خسته و رنجور کرده‌اند؛ غذاها و ارزش‌ها، از طریق عادت‌های خوردن یا قوانین اخلاقی، آن را مسموم ساخته‌اند". دوم این که، تبارشناسی متوجه رویدادها و ویژگی‌ها و نمودهای مختص به آنهاست. البته نه بعنوان محصول تقدیر یا سازوکارهای تنظیم‌کننده یا خواست و اراده یک فاعل خالق، بلکه بعنوان نتیجه و معلول آشفته بازار تضادها، تصادف‌ها و خطاهای روابط قدرت و پیامدهای منظور نشده آنها. سوم اینکه، موضوع تحلیل تبارشناختی، برخلاف تاریخ سنتی، "دوره‌های طلایی، شکل‌های متعال، انتزاعی‌ترین اندیشه‌ها و ناب‌ترین فردیت‌ها" نیست. بلکه شکل‌های فراموش شده "دست‌پایین‌تر" عمومی‌تر وجود و معرفت (مثل بدن، امور جنسی) موضوع تحلیل تبارشناسی است. و سرانجام، تبارشناسی ارائه دهنده شیوه‌ای از تحلیل تاریخی است که بر چشم‌اندازی بودن معرفت صحه می‌گذارد؛ و این برداشتی است که قبلا نیز بطور ضمنی در تصدیق محدودیت‌های تحلیل باستان‌شناختی از سوی "فوکو" وجود داشت.

جمع بندی فوکو

بطور خلاصه، گفتمان از نظر "فوکو" دلالت بر ساختارهای برساخته‌ای دارد، که جهان را به تصویر می‌کشد. به عبارتی دیگر، امر واقع امر گفتمانی است، که از طریق محدودیت‌های زمانی در شرایط خاص اجتماعی و فرهنگی ظاهر می‌شود. سوژه یا فاعل شناسای فردی نیز، در منطق گفتمانی "فوکو" حضور ندارد. فرد، ساختاری بیرون از خود و گسسته دارد و بیشتر یک فرایند است تا یک هویت کانون‌مند و مشخص. گفتمان، دلالت بر چنین رابطه‌ای میان ساختارهای زبانی و فرد دارد، در منطق او، سخن از آن است که "فرد" در چه گفتمانی و چگونه ساخته می‌شود. و سرانجام آنکه امر تعیّن‌بخش بیرون از گفتمان، وجود ندارد. گفتمان امتزاج پیچیده‌ای از امور زبانی و غیر زبانی دارد. بنابراین آنچه مانند اقتصاد زیرساخت خوانده می‌شود، خود بخشی از یک امتزاج گفتمانی است.

نظریه آلتوسر در مورد ایدئولوژی و رابطه آن با گفتمان

بی هیچ تردیدی نظریه "آلتوسر" در مورد ایدئولوژی یکی از پایه‌های نظری نظریه گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی است، و اغلب نظریه‌پردازان

گفتمان وامدار تزهای "آلتوسری" هستند. چه، اگر بنابر اظهار "ون دایک" "پیش‌فرض اساسی تحلیل گفتمان انتقادی، درک ماهیت قدرت و سلطه اجتماعی" باشد، این امر بدون بهره‌گیری از نظریه "آلتوسر" میسر نخواهد بود. این تز "میشل پشو" که "واژه‌ها، تعابیر، گزاره‌ها، قضایا و ... معنای خود را براساس موضع کسانی که آنها را به کار می‌برند تغییر می‌دهند"، که به تضاد شدید معانی لفظی اشاره دارد؛ نتیجه پیشرفت‌های غیرمنتظره و راه‌کارهای اساسی‌ای است که "آلتوسر" در روند درک گسترده‌تر ما از ایدئولوژی، اعتقادات، آرا و افکار، معانی و کاربست‌هایی که براساس آنها می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم، ارائه کرده است.

"آلتوسر" عقیده دارد که آگاهی از قبل ایدئولوژی‌ها ساخته و پرداخته می‌شود. تاکید شدید وی بر وجود مادی ایدئولوژی‌ها به برداشت و تلقی تازه‌ای می‌انجامد؛ مبنی بر اینکه ایدئولوژی‌ها نظام‌های معانی‌ای هستند که افراد (سوژه‌ها) را از مناسبات و روابط تخیلی و غیرواقعی خارجی شکل می‌دهند و آنان را در روابط و مناسبات واقعی‌ای که در آن زندگی می‌کنند، قرار می‌دهند و این مساله که ایدئولوژی‌ها برخاسته از تضادهای اجتماعی‌اند و علاوه بر کاربست‌های غالب، ایدئولوژی تضادهای مذکور را مجددا تحمیل می‌کند، راه را برای فهم ما از گفتمان هموار می‌سازد.

رویکرد گفتمانی لاکلاو و موفه

"ارنستو لاکلاو" و "شانتال موفه" به توسعه مفهومی از گفتمان همت گماشته‌اند، که بطور مشخص با فرایندهای سیاسی سروکار دارند. آنها در نوشته‌های گوناگون خود تلاش کرده‌اند تا با استفاده از نظریه و فلسفه پست‌مدرنیستی، به مفهوم ایدئولوژی در مارکسیسم عمق بیشتری ببخشند.

"لاکلاو" و "موفه"، معتقد به گفتمانی (استدلالی) بودن تمام موضوعات (ابژه‌ها) و رفتارها (practices) هستند. به عبارتی دیگر، برای اینکه اشیاء و فعالیت‌ها معنی‌دار باشند، باید جزئی از یک گفتمان عملی باشند. این بدین‌معنا نیست که همه چیز گفتمانی و زبانی است. بلکه بدین‌معناست که اشیاء برای اینکه قابل فهم باشند، باید بعنوان جزئی از یک چهارچوب گسترده‌تر معانی وجود داشته باشند. بنابراین مفهوم‌سازی "لاکلاو" و "موفه" از گفتمان، ویژگی ربطی (relational) هویت را تایید می‌کند. معنای اجتماعی کلمات، کلام‌ها، کنش‌ها و نمادها همگی در ارتباط با زمینه کلی‌ای که آنها جزئی از

آن هستند، درک می‌شود. هر معنا در ارتباط با رفتار کلی‌ای که در حال وقوع است و هر رفتار در ارتباط با یک گفتمان خاص فهمیده می‌شود.

نظریه و تحلیل گفتمانی که توسط "لاکلاو" و "موفه" گسترش یافته، بدین‌معناست؛ که گفتمان‌ها صرفا منعکس‌کننده فرایندهایی نیستند که در دیگر بخش‌های جامعه مانند اقتصاد در حال اتفاق افتادن می‌باشد. بلکه گفتمان‌ها در درون خود عناصر و رفتارهایی از تمام بخش‌های جامعه دارند. این امر ما را متوجه فرایندهایی می‌سازد که طی آن گفتمان‌ها ساخته می‌شوند. در اینجا آنها مفهوم مفصل‌بندی (articulation) را معرفی می‌کنند.

این مفهوم به هر کنشی که رابطه‌ای را میان عناصر گوناگون ایجاد کند، به گونه‌ای که هویت آنان در اثر این کنش تغییر کند، اشاره دارد. در نزد آنان :

۱) گفتمان صرفا به ترکیبی از "گفتار" و "نوشتار" اطلاق نمی‌گردد. بلکه این دو خود اجزای درونی جامعیّت (کلیّت) گفتمانی فرض می‌شوند. به بیان دیگر، گفتمان "مجموعه‌ای معنی‌دار از علائم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی تعریف می‌شود".

۲) "گفتمان" در این مفهوم، تاکیدی است بر این "واقعیت" که هر صورت‌بندی اجتماعی دارای معنی است.

۳) "گفتمان" در این بیان نه تنها جای "ایدئولوژی" بلکه جای "اجتماع" نشسته، آن را به مثابه یک متن (ساختاری مبتنی بر قواعد گفتمان که تاکید بر ویژگی‌های نمادین روابط اجتماعی دارد) تصویر و تحلیل می‌کند.

۴) برخلاف "سوسور"، گفتمان هرگز به منزله سیستمی بسته از تمایزات فهم نمی‌شود .به همین دلیل، گفتمان‌ها قادر به اتمام و انسداد مفاهیم نیستند.

۵) در این رویکرد، با مفاهیمی نظیر : "هژمونی"، "ضدیت"، "مفصل‌بندی"، "نقطه تلاقی یا نقطه انشعاب"، "زنجیره تمایزها" و "زنجیره هم‌ارزی"، و مرکزیت دادن به "امر سیاسی" به تعمق و مداقه درباره پدیده‌های سیاسی ـ اجتماعی می‌نشیند.

۶) دراین نگرش، هویت‌های اجتماعی و سیاسی محصول گفتمان‌ها فرض شده‌اند. بدین وسیله در تقاطع بین مرزهای اندیشه/واقعیت و ایده‌آلیسم/رئالیسم معبری گشوده می‌شود.

"لاکلاو" و "موفه" همان طورکه اشاره شد با تایید اولویت رفتارهای سیاسی در تشکیل هویت‌ها، می‌گویند که از طریق ایجاد مرزهای سیاسی و ضدیت‌ها میان "دوستان" و "دشمنان" است، که گفتمان‌ها هویت خویش را به دست می‌آورند.

ضدیت‌ها (antagonisms)

ایجاد و تجربه ضدیت‌های اجتماعی امری محوری برای نظریه گفتمان در سه جنبه می‌باشد. اول اینکه، ایجاد یک رابطه خصمانه که اغلب منجر به تولید یک "دشمن" یا "دیگری" می‌شود، برای تاسیس مرزهای سیاسی امری حیاتی است. دوم اینکه، شکل‌گیری روابط خصمانه و تثبیت مرزهای سیاسی امری محوری برای تثبیت بخشی از صورتبندی‌های گفتمانی و کارگزاران اجتماعی است. سوم اینکه، تجربه ضدیت نمونه‌ای است که حدوثی بودن هویت را نشان می‌دهد. اما معنای دقیق ضدیت در رویکرد گفتمانی "لاکلاو" و "موفه" چیست؟ مطابق نظریه گفتمان، ضدیت بدین علت اتفاق می‌افتد که کسب یک نوع هویت کامل و مثبت توسط کارگزاران و گروه‌ها امری غیرممکن است. این بدین علت است که حضور "دشمن" در یک رابطه خصمانه، از کسب هویت توسط "دوست" جلوگیری به عمل می‌آورد؛ و بدین‌گونه است که ضدیت‌ها در معرض فرایندی از ساخته شدن و خراب شدن قرار دارند.

فردیت و عاملیت

"لاکلاو" و "موفه" دیدگاه "آلتوسر" را در مورد اینکه هویت سوژه‌ها به شکل گفتمانی ساخته شده‌اند می‌پذیرند. اما دلالت ضمنی دیدگاه او بر "دترمینیسم" را انکار می‌نمایند. مطابق نظریه "آلتوسر"، سوژه به ساختارهای زیرین اجتماعی و اقتصادی [در نهایت] تقلیل می‌یابد. "لاکلاو" و "موفه" در مقابل، قائل به تمایز میان موقعیت‌های سوژه (subject position) و فردیت سیاسی (political subjectivity) هستند. مفهوم اولی به موقعیت‌یابی سوژه‌ها در گفتمان‌های گوناگون اشاره دارد. این بدین‌معناست که افراد می‌توانند دارای تعداد زیادی از موقعیت‌های سوژه باشند.

لازم نیست که این امر به نوعی پراکندگی کامل موقعیت‌های سوژه، دلالت کند؛ زیرا هویت‌های متعدد می‌توانند در گفتمان‌های فراگیری چون

"ناسیونالیسم"، "سوسیالیسم"، "محافظه‌کاری"، "فاشیسم" و غیره پیوند بخورند (این مساله روکش ایدئولوژیک و دال بزرگ لاکانی را به ذهن متبادر می‌کند).

اگر مفهوم واقعیت سوژه، مربوط به اشکال متعددی است که توسط آنها کارگزاران خودشان را بعنوان کنش‌گران اجتماعی شکل می‌دهند؛ مفهوم فردیت سیاسی مربوط به شیوه‌ای است که درون آن کنش‌گران اجتماعی به شکل‌های بدیع عمل می‌کنند یا به اتخاذ تصمیم می‌پردازند.

رویکرد نظریه گفتمان برای اینکه از شیوه "آلتوسر" که قائل به اولویت ساختار بر کارگزار است فراتر رود؛ معتقد است که کنش‌های سوژه‌ها به خاطر مشروط بودن آن هویت‌هایی که آنها خودشان را با آنها می‌شناسند، ممکن می‌گردد. بنابراین، زمانی که مشروط و حدوثی بودن هویت‌های سوژه‌ها آشکار می‌شود، آنها به شیوه‌های مختلف واکنش نشان می‌دهند. این زمانی اتفاق می‌افتد که آشوب اجتماعی یا اقتصادی فراگیری حاصل می‌شود یا چنین آشوب‌هایی موجب می‌شوند تا سوژه‌ها احساس بحران هویت کنند. در چنین شرایطی ،سوژه‌ها تلاش می‌کنند تا از طریق مفصل‌بندی و تعیین هویت با گفتمان‌های آلترناتیو، هویت و معانی اجتماعی خود را بازسازی کنند.

هژمونی

منشاء مفهوم هژمونی به "لنین" برمی‌گردد. اما این مفهوم در مرکز صورت بسط‌یافته‌ای از تحلیل "گرامشی" از سرمایه‌داری غربی و راه‌برد انقلابی در اروپای غربی قرار دارد (فرکلاف). این مفهوم هم با برداشت دیالکتیکی از ساختار/رویداد وفق دارد؛ و هم به خاطر اینکه چارچوبی برای نظریه‌پردازی و تحلیل ایدئولوژی/گفتمان فراهم می‌آورد، که هم از اقتصادباوری و هم از ایده‌باوری به دور است؛ مفهوم مناسبی در رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی است. هژمونی هم چیزی سوای اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی است و هم دربرگیرنده آنهاست. درعین‌حال در چهارچوب تاکیدی همه جانبه بر سیاست و قدرت، و نیز بر روابط دیالکتیکی میان طبقات و اجزاء طبقه، جایگاهی اصیل برای هریک از آنها قائل می‌شود.

هژمونی دراین‌باره است که کدام نیروی سیاسی درباره شکل‌های مسلط رفتار و معنا در یک زمینه خاص اجتماعی تصمیم خواهد گرفت. چند جنبه در

مورد هژمونی وجود دارد که باید به بررسی آنها بپردازیم. برای شروع باید گفت که رفتارهای هژمونیک نوع ویژه‌ای از رفتار مفصل‌بندی هستند. بدین‌معنا که آنها تعیین کننده قواعد مسلطی هستند، که هویت‌های گفتمان‌ها و فرماسیون‌های اجتماعی را می‌سازند. این نمونه از رفتار (practice) سیاسی دو شرط دیگر را مفروض می‌پندارد. اول اینکه لازمه رفتارهای هژمونیک ترسیم مرزهای سیاسی است. به عبارت دیگر، باید کشمکش میان نیروهای مخالف و جداسازی برخی از احتمالات در تاسیس هژمونی وجود داشته باشد. از این‌رو رفتار هژمونیک اغلب شامل به کارگیری قدرت است. زیرا طی آن یک پروژه سیاسی می‌کوشد تا خواسته خود را بر دیگران تحمیل کند. دوم اینکه لازمه رفتارهای هژمونیک در دسترس بودن دلالت کننده‌های شناور است که توسط گفتمان‌های موجود تثبیت نشده‌اند. به سبب در دسترس بودن عناصر حدوثی و مشروط، هدف رفتارهای هژمونیک مفصل‌بندی آن عناصر درک پروژه سیاسی در حال توسعه، و درنتیجه معنا بخشیدن به آنها است.

نتیجه، آنگونه که ساختارشکنی نشان می‌دهد، همان‌طورکه عدم قابلیت تصمیم‌گیری در بستر اجتماعی عمل می‌کند، عینیت و قدرت چنان درهم تنیده می‌شوند؛ که نمی‌توان آن دو را از هم تفکیک کرد. در قالب همین تعابیر بود، که ادعا شد قدرت نشانه و رد پای حدوث در درون ساختار است. "لاکلاو" و "موفه" با تدوین تاریخ مارکسیسم از انترناسیونال دوم تا "گرامشی" به تایید مترقیانه‌ای درباره سرشت مشروط یا حدوثی پیوندهای اجتماعی دست می‌زنند. درحالی‌که سابق بر این، ریشه این پیوندها را در قوانین ضروری و اجتناب‌ناپذیر تاریخ می‌جستند. این چیزی است که همواره حوزه عملکرد پیوندهای سیادت‌مآبانه (هژمونیک) را بسط و گسترش داده است.

نتیجه‌گیری

مفهوم گفتمان، تلاشی معرفت‌شناسانه برای پرهیز از به کار بردن مفهوم اجتماع به منزله یک پدیده تماما منسجم و کاملا تحت سیطره یک مرکزیت واحد (اصالت کلیت) است. مفهوم گفتمان همچنین سعی در پرهیز از گرفتار شدن در مفهومی معکوس از اجتماع بعنوان مقوله‌ای منطقا متشکل از عناصر مجزا که هر یک خارج از ارتباطشان با دیگری تشخص یافته‌اند، می‌کند (اصالت عنصر).

همان‌طورکه "ون دایک" یادآور شده، تحلیل گفتمان انتقادی اساسا باید به ابعاد گفتمانی سوءاستفاده از قدرت و بی‌عدالتی و نابرابری ناشی از آن بپردازد. تحلیل گفتمان انتقادی اساسا به بررسی مسائل مهم اجتماعی علاقه‌مند و راغب است، و می‌کوشد که از طریق تحلیل گفتمان درک بهتری از آنها ارائه دهد و این کار حقیقتا در نهایت کاری سیاسی است، هرچند می‌تواند در تمام مراحل تکوین تحقیق و تحلیل نظری این‌گونه نباشد. گفتمان"کاوان" انتقادی از طریق درک انتقادی درصدد تغییر اوضاع هستند، و کار آنها آشکارا تجویزی است. بدین معنی که هر نقدی براساس پیش‌فرض‌های یک اخلاق کاربردی تعریف می‌شود و تاکید می‌کنیم که همچنان‌که واقعیت اجتماعی ناب وجود ندارد، گفتمان خنثی و بی‌طرف نیز وجود ندارد. بلکه ما با گفتمان‌ها یا متن‌های وابسته به شخص خاص، ایدئولوژی خاص و فرهنگ خاص و... مواجه هستیم. از آنجا که سیاست در دنیای امروز، ابعاد رسانه‌ای گسترده‌ای پیدا کرده است؛ یک از مهم‌ترین حوزه‌های کاربرد تحلیل گفتمان انتقادی بررسی و تحلیل رسانه می‌باشد. کارهایی که در تحلیل "تاچریسم" و "نازیسم" با استفاده از این روش تحلیل انجام شده‌اند، بسیار راه‌گشا و روشن‌گر بوده‌اند. کاربست آن برای تحلیل نئولیبرالیسم، نئومحافظه‌کاری و میلیتاریسم آمریکایی به رهبری نئوکان‌ها، به ما کمک خواهد کرد، که تصاویر دیگرگونه‌ای از امپریالیسم نوین را، متفاوت از آنچه که در رسانه‌های سرمایه‌داری بازنمایی می‌شود، ترسیم کنیم. هرچند که این تصاویر، کریه، خونین و ترسناک باشند.

منابع فارسی :

۱ـ اسمارت، بری (۱۳۸۵)، "میشل فوکو"، ترجمه لیلا جو افشانی و حسن چاوشیان، تهران، نشر اختران.

۲ـ بهرام‌پور، شعبان‌علی (۱۳۷۹)، "درآمدی بر تحلیل گفتمان" در م، تاجیک (گردآورنده) گفتمان و تحلیل گفتمان، تهران، فرهنگ گفتمان.

۳ـ تاجیک، محمدرضا، (۱۳۸۳)، "گفتمان، پادگفتمان و سیاست"، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

۴ـ تاجیک، محمدرضا، (۱۳۷۹)، "متن، وانمود و تحلیل گفتمان، گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران، فرهنگ گفتمان.

۵ـ فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، "در تحلیل انتقادی گفتمان"، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، ویراستار محمد نبوی و مهران مهاجر، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

۶ـ لاکلاو، ارنستو (۱۳۷۹)، "واسازی، عملگرایی، هژمونی"، ترجمه جواد علی صدوقی، در م، تاجیک (گردآورنده)، گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران، فرهنگ گفتمان.

۷ـ مک دانل، دایان (۱۳۷۹)، "نظریه‌های گفتمان (۲) از ایدئولوژی تا گفتمان : موضع آلتوسری"، ترجمه حسین‌علی نوذری در م، تاجیک (گردآورنده)، گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران، فرهنگ گفتمان.

۸ـ میلز، سارا (۱۳۸۲)، "گفتمان"، ترجمه فتاح محمودی، زنجان، هزاره سوم.

۹ـ هارلند، ریچارد (۱۳۸۰)، "ابرساخت‌گرایی : فلسفه ساختارگرایی و پساساختارگرایی"، ترجمه فرزاد سجودی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری.

۱۰ـ هوارت، دیوید (۱۳۷۹)، "درآمدی بر تحلیل گفتمان" در م، تاجیک (گردآورنده)، گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران، فرهنگ گفتمان.

۱۱ـ ون دایک، (۱۳۸۲) "مطالعاتی در تحلیل گفتمان، از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی"، ترجمه پیروز ایزدی و دیگران، ویراستار مهران مهاجر و محمدنبوی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

منابع لاتین :

12- Mouffe , Chantal (1995) " Radical Democracy,Modern or Post modern" , Translated by Poul Holdegrab er , in A. Ross(ed)universal Abandon ? Poltics of Post modernism. pp.31-45 ,--- ,university of Minnesota pres.

13- Laclau, E and Mouffe ,C(1993), " Hegemony and socialist strategy, Towards a Radical Democratic politics" , London, New york : verso.